

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: الکس کالینی کوس
برگردان از: آبتین درفش
فرستنده: گروه پروسه
۲۲ فبروری ۲۰۱۵

بحران‌های چندجانبه امپریالیسم

۲

بارهایی که بر دوش امپراتوری جهانی سنگینی می‌کند

به‌خودی خود، ورود آسیای شرقی به مرحله رقابت بینادولتی حاد تهدیدی مستقیم برای هژمونی ایالات متحد نیست. به عکس، یک چین قدرت‌مندتر می‌تواند تأثیر رانده شدن دولت‌های بیش‌تری از ویتنام به طرف ایالات متحد را داشته باشد. ۲۴ مشکل عمیق‌تر از خودویژگی سرچشمه می‌گیرد که ایالات متحد را از تمامی دیگر دولت‌ها متمایز می‌کند - به‌عبارتی، ایالات متحد، با حفظ موقعیتی مسلط در تمامی مناطق کلیدی اقتصاد دنیا (امریکای شمالی، اروپای غربی، آسیای شرقی و خاورمیانه)، تنها قدرت حقیقتاً جهانی است. به‌بیانی ناپخته‌تر، هر چه بحران‌ها پردامنه‌تر باشند، برای واشنگتن تخصیص توجه و منابع لازم برای حل هر یک از آن‌ها سخت‌تر خواهد بود.

این مشکل عامل بسیار تعیین‌کننده زوال سلف امریکا - بریتانیا - به‌عنوان قدرت سرمایه‌داری هژمونیک، بین اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن بیستم بود. توانایی بریتانیا در مدیریت توازن قدرت در اروپا، به‌طور بسیار تعیین‌کننده، وابسته بود به ترکیب قدرت اقتصادی (به‌عنوان نخستین اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی و نیز به‌عنوان مرکز سیستم مالی و تجاری بین‌المللی) و منابعی که در اختیار امپراتوری گذاشته می‌شد، به‌ویژه پول و قدرت انسانی که حکومت بریتانیا از هند بیرون می‌کشید. در آغاز قرن بیستم هژمونی بریتانیا، به‌یمن سربرکشیدن ایالات متحد و المان به‌مثابه رقبای صنعتی و دریایی، تحت فشار قرار گرفت. اما، آن چیزی که، بیش از هر چیز دیگری، کمر امپراتوری را شکست تهدید تقابل‌های ژئوپلیتیک بود که به‌طور هم‌زمان در سه منطقه کلیدی - اروپای قاره‌ای، مدیترانه و آسیای شرقی - در شرف پدیدار شدن بود.

در اواخر سال‌های ۱۹۳۰ این تهدید در شکل یک اتحاد سیاسی بین المان نازی، ایتالیای فاشیست و جاپان جامعه واقعیت پوشید. ستراتیژی به‌خدمت گرفته شده توسط نخست وزیران پیشین - آرامبخشی در دوره نوبل چمبرلین و نبرد با دول محور با همراهی ایالات متحد در دوره وینستون چرچیل - هر دو نتوانستند امپراتوری بریتانیا را نجات

دهند. ۲۵

قدرت اقتصادی و نظامی امریکا هنوز بسیار بیش‌تر از قدرتی است که بریتانیا هرگز در تمام دوران‌ش داشته است. اما ایالات متحد رویارویی با همان نوع مشکل را آغاز کرده است، رویارویی با برآمدن چین، اعتماد به‌نفس یافتن دوباره روسیه و آشوب مداوم در خاورمیانه. خطوط تراز مشکل قبل از ورود او‌باما به کاخ ریاست جمهوری روشن بود. ۲۶ دو راه حل پیش پای او بود: نخست، به‌حساب جنگ‌های ناکام‌مانده بوش در آسیای غربی برسد (بیرون کشیدن سربازان امریکائی از عراق در سال ۲۰۱۱ و، پس از يك هجوم اولیه بی‌ثمر، از افغانستان سال بعد)، و دوم، به اجراء در آوردن "چرخش" معروف به‌سوی آسیا، یعنی اولویت دادن به منطقه اقیانوس اطلس و استفاده بیش‌تر از توانائی‌های نظامی (یعنی ۶۰ درصد نیروی دریائی ایالات متحد). ۲۷ اما فراسوی این جهت‌یابی مجدد در الویت‌های جغرافیائی، او‌باما از ناکامی نئوکان‌ها این درس را گرفت که در استفاده از قدرت نظامی باید بیشتر مواظب بود. این درس‌گیری از ناکامی نئوکان‌ها از پیش آشکار شده بود، هم در امتناع او از مداخله بیش از اندازه در جنگ داخلی سوریه (بهرغم فشار از طرف وزیر امور خارجه آن وقت، هلری کلینتن)، و هم در این تمایل که سال پیش، با مستمسک قرار دادن مخالفت کنگره، از افزایش حملات هوائی به‌منظور فشار بر رژیم اسد در استفاده از تسلیحات کیمیائی، خود داری کرد.

او‌باما که در صدد بود تا از این تجربه حکمی کلی صادر کند، در يك سخنرانی در اکادمی نظامی وست‌پوینت West Point در ماه می، آنچه را که برایش مشتری جمع شده بود، تحت عنوان دکترین ستراتیژیک جدید، این چنین ارائه داد:

حرف آخر من این است: امریکا باید همیشه نقش اول را در صحنه جهانی بازی کند. اگر ما این نقش را به‌عهده نگیریم، هیچ‌کس دیگر آن را به‌عهده نخواهد گرفت. قدرت نظامی ... ستون فقرات این رهبری همیشه بوده است و خواهد بود. اما اقدام نظامی ایالات متحد نمی‌تواند تنها - یا حتا نخستین - بخش رهبری ما در هر واقعه باشد. این که ما بهترین چکش را داریم بدین معنا نیست که هر مشکل يك میخ است. ۲۸

او‌باما "دکترین" بوش را تأییدی مجدد کرد: "ایالات متحد از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد، به‌طور يك‌جانبه، وقتی که منافع اصلی ما اقتضاء کند." اما او ادامه داد که تأکید کند که، "برای آینده قابل پیش‌بینی، بیش‌ترین تهدید برای امریکا هم در درون و هم در بیرون کشور همچنان تروریسم است. اما آن ستراتیژی را که پای تهاجم به هر کشوری را پیش می‌کشد که مأمنی برای شبکه‌های تروریستی باشدخام و غیرقابل دوام دانست،" به‌ویژه به این دلیل که "تهدید اصلی امروز دیگر از رهبری يك القاعده متمرکز نمی‌آید. در عوض این تهدید از سوی افراطی‌ها و خویشاوندان غیرمتمرکز القاعده می‌آید، که دستور کاری بسیاری از آن‌ها بر کشورهای متمرکز است که در آن عمل می‌کنند." ۲۹

دو هفته نگذشته بود که [ارواح] سخنان او‌باما احضار شدند تا فکر او را مدام تسخیر کنند: در دهم جون موصل، دومین شهر عراق، به‌دست داعش افتاد. بسیار متفاوت از گروه‌های شورشی جدا جدا، بنا به توصیف پتریک کوک‌برن Patrick Cockburn:

جنبش‌های نوع القاعده ... امروز بر منطقه‌ای وسیع از شمال و غرب عراق و شرق و شمال سوریه حکم می‌رانند. منطقه تحت تسلط آن‌ها چند صد برابر هر قلمرو کنترل شده توسط بن لادن است، که کشته شدن او ضایعه بزرگی برای دنیای تروریسم تصور می‌شد. در واقع، از

زمان مرگ بن‌لادن است که خویشاوندان القاعد بزرگترین موفقیت‌های خود را به‌دست آورده‌اند. ۳۰

اما داعش بسیار فاصله دارد از این که تنها مشکل برای تلاش اوپاما در اجتناب از رویارویی‌های جدید باشد. فرانسیس فوکویاما اوپاما را برای گفتن این که "تنها تهدید مستقیمی که ما با آن روبه‌رو هستیم تروریسم است" سرزنش می‌کند: روسیه و چین... همپیمان‌هایی که ایالات متحد قسم خورده است از آن‌ها دفاع کند در حال حاضر توسط ملت‌های صنعتی شده با نیروهای نظامی پیش‌رفته در معرض خطر هستند". ۳۱

فوکویاما بدون تردید دماسنج بسیار خوبی برای تشخیص تغییرات فکری طبقه حاکم امریکا ست - اعلام پایان تاریخ و پیروزی نئولیبرالیسم در سال ۱۹۸۹، ضروری بودن جنگ عراق در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ و جداکردن حساب خود از نئوکان‌ها به‌محض مشخص شدن شکست ماجراجویانه بوش - بلر. ۳۲ اکنون او تشخیص داده است که کثش اشاعه جهانی نئولیبرالیسم از احیای تقابل‌های ژئوپولیتیک برای ایالات متحد و متحدانش جلوگیری نکرده است. روسیه در میان این تقابل‌ها از اهمیت بسیار کمتری برخوردار است. این بخشی به‌این دلیل است که روسیه چیزی بیش از سایه اتحاد جماهیر شوروی نیست، حتی تحت زمامداری پوتین و عزمش برای کنترل اقتصادی و سیاسی جمهوری‌های سابق شوروی در طول مرزهای شرقی و غربی روسیه. اما به این دلیل نیز است که اوکراین برای ایالات متحد اهمیت بسیار کمتری دارد تا برای روسیه. حرکت آغازین در تسریع بحران برآمده از ناحیه‌های کمپسیون اروپا، جناح پروغربی اولیگارشی اوکراین، و برخی از دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در اروپای مرکزی و شرقی است که خرده حساب‌هایی برای تصفیه با مسکو داشتند. سوزان واتکینز به‌زیبائی اپورتونیزم واکتشی ایالات متحد را نشان می‌دهد:

برای واشنگتن، در این کشاکش، به‌سادگی خودپوئی هژمونی جهانی امپراتوری عمل می‌کند: اگر خلاء قدرت در کشوری میان‌اندازه وجود داشته باشد، واکتس غیرارادی وزارت خارجه [ایالات متحد] مداخله و ایفای نقش متولی است. در اوکراین، ایالات متحد چیزی بسیار کمتر از اتحادیه اروپا برای از دست دادن دارد، همچنان که چیز کمتری از روسیه نیز عایدش می‌شود. اما همین که بحران در کیف فوران کرد، برای واشنگتن دیگر جای درنگ در استفاده از فرصت به دست آمده برای برپا کردن رژیم مورد دل‌خواهش نبود. ۳۳

مثل تمام دولت‌های پیشین ایالات متحد، دولت اوپاما نیز بازهای [جنگ‌طلب‌های] خود را دارد - به‌طور چشم‌گیر ویکتوریا نولند، بازمانده‌ای نئوکان از دولت بوش، و مشاور دولت در امور اروپا و اورواسیا یکی از این بازهاست. صدای او، در ماه فیبروری، در حال بحث کردن بر سر این که چگونه آرسینی یاتسنیوک، ناسیونالیستی از اوکراین غربی، وارد دولت شود (او همان‌گونه که قرار بود بعد از سرنگونی ویکتور یانوکفسکی به نخست‌وزیری گمارده شد) و بورسلز Brussels کنار گذاشته شود، ضبط شده‌مراه این قطعه همیشه ماندگار: "می‌دونی، کون لوق اتحادیه اروپا". ۳۴ اما ستراتیژی غالب دولت این بوده است که اتحادیه اروپای بی‌میل و تقسیم شده را وادار به گزینش تحریم‌های سخت‌افزایش‌یابنده علیه روسیه، به‌خاطر ضمیمه کردن کریمه به خاک خود و برهم زدن ثبات اوکراین نماید، اما در عین حال از رویارویی‌های گسترده‌تر اجتناب کند. این رویکردی بی‌هزینه است: ایالات متحد پیوندهای اقتصادی بسیار محدودتری به روسیه دارد تا اتحادیه اروپا، بنا بر این تحریم‌های قوی‌تر از طرف واشنگتن آن قدرها زیان متوجه او نمی‌کند. اما واکتس نظامی (فراسوی گام‌های محدود در جهت حمایت از مرزهای شرقی ناتو)

هرگز در دستور کار نبوده است. عملیات مرسوم در مقیاس گسترده و بسیار نزدیک به روسیه احتمالاً فراسوی توانایی‌های پنتاگون است و می‌تواند در هر حال خطر توسل روسیه به سلاح‌های اتمی را در برداشته باشد. سیاست غرب در زمینه مداخله روسیه در اوکراین - زخمی کن اما نکش - چونان امتیازی در دستان پوتین عمل می‌کند. ادغام اوکراین در بلوک غرب خطر آوردن ناتو به مرزهای روسیه را دارد - که پاداشی برای واشنگتن، اما خطری مهلك برای مسکو است. با توجه به همین مسأله بود که، پوتین، سوار بر موج ناسیونالیسم روس، سریعاً کریمه را به تصرف درآورد، مع الوصف، او در بقیه بخش‌های اوکراین تاکتیک‌های ظریف‌تر به کار گرفت. قطع‌های جذاب (اگرچه بیش از حد گرم) در فاینانشال تایمز در اواخر اگست به شرح سرخوردگی‌های ناتو از این که چگونه روسیه در اوکراین تفوق یافت، می‌پردازد:

در انتظار، ناتو از ذهنیت قرن بیستمی ولادیمیر پوتین سخن می‌راند، اما در خلوت آنان صادق‌تراند و نگران از تاکتیک‌های قرن بیست و یکمی که آقای پوتین به کار می‌برد. کنش‌های روسیه در اوکراین این ایده را که تکنولوژی‌های ارتباطات گسترده و وابستگی متقابل اقتصادی نوعی موقعیت‌استثنائی مهم به بار می‌آورد را نشان داد.

ناسیونالیسم، نسل‌کشی، انضمام‌طلبی و تهاجم نظامی، خلاف آن چه تصور می‌شد، نه تنها در حال زوال نیستند، بلکه زنده و سر حال به فراهم آوردن وسیله‌ای نو و قدرت‌مند برای صف‌آرایی در اوکراین و فراتر مشغول‌اند... ناتو از این شکل جنگ به عنوان "جنگ پیوندی" یاد می‌کند، که اشاره به گستره‌ای از کنش‌های تخصصی دارد که تهاجم نظامی فقط بخش کوچکی از آن است. این کنش‌های تخصصی همواره به‌طور هم‌آهنگ به عنوان بخشی از یک ستراتیژی منعطف با اهدافی درازمدت، به اجراء در می‌آیند.

همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود، این کانسپت [جنگ پیوندی] صریح‌ترین بیان خود را در روسیه یافت. در فبروری ۲۰۱۳، والرئ گراسی‌مف Valery Gerasimov، رئیس تازه تعیین‌شده ستاد کل روسیه، در ژورنال دفاعی روسیه *ypk* مقاله‌ای نگاشت.

او، در بیاناتی که امروز پیش‌گویانه به نظر می‌رسند، نوشت جنگ و صلح، در حال مبهم‌تر شدن‌اند.

او می‌نویسد "شیوه‌های جنگ" تغییر کرده‌اند، و امروز پای "استفاده گسترده از تمهیدات سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، انسانی و اقدامات غیرنظامی دیگر" در میان است. بنا به گفته او تمامی این تمهیدات می‌توانند با تهیج مردم عادی به عنوان ستون پنجم و نیروهای مسلح "مخفی" تکمیل شوند. ۳۵

دقیقاً کاری که پوتین نکرد، به‌رغم کلیشه‌های آکنده از تقبیح توسط رهبران غرب و بازتاب‌های رسانه‌ئی‌شان، فرستادن تانک به اوکراین، مثل اتحاد شوری به مجارستان در سال ۱۹۵۶، و به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ بود. مسکو در عوض به تأمین فرماندهی و کنترل، اطلاعات، نیروهای ویژه و تجهیزکردن میلیشای هوادار روسیه به سلاح‌های سنگین در جنوب شرقی اوکراین پرداخت. فقط آن زمان که تهاجم حکومت کیف در خلال تابستان خطر غلبه بر مخالفان را داشت روسیه اقدام به استقرار گردان‌های معمولی مجهز به سلاح‌های سنگین در اواسط اگست کرد. این گردان‌ها نیروهای حکومتی را تارومار کردند و برای رئیس‌جمهور اوکراین هیچ گزینه‌ای مگر مذاکره

برای آتش‌بسی که پوتین سریعاً پیشنهاد کرد، نگذاشتند. دیمتری ترنن، سرپرست کانون مسکوی مؤسسه کارنگی، ستراتیژی رئیس جمهور روسیه را برای فایننشال تایمز این چنین تشریح کرد:

با تشدید درگیری روسیه در شرق اوکراین در هفته‌های اخیر و استقرار گردان‌های معمولی روسیه، آقای پوتین این پیام را برای کیف فرستاد که او به نیروهای اوکراینی اجازه نخواهد داد که شورشیان هوادار روسیه را شکست دهند.

"او با نشان دادن انگشت و نه تمامی مشتش مقیاس‌های نبرد را خاطر نشان کرد. و این برای نیروهای اوکراینی به اندازه کافی اقناع کننده بود که از پیروزی چشم‌پوشی کنند". او افزود، هدف اصلی رئیس جمهور روسیه این بود که مسکو را در موقعیتی قرار دهد که "دست بالا را برای رویارویی جدی با هرآن چه در کیف اتفاق می‌افتد" داشته باشد و کیف را از پیوستن به پیمان‌های غربی از قبیل ناتو مانع شود.^{۳۶}

بنا بر این حتی یک روسیه ضعیف شده قادر شده است بر ناتو در "خارج نزدیک"ش برتری یابد. چین که جای خود دارد. این بخشی به‌خاطر اندازه و پویایی اقتصاد چین و سرعتی است که با آن، همچنان که دیدیم، در حال گسترش توانایی‌های نظامی خود است. اما دشواری تقابل با چین به این دلیل نیز است که، مانند روسیه، تمرکزش مقدمتاً منطقه‌ای و نه جهانی است. بنا به شرح جف دایر:

چین بر آن نیست که ایالات متحد را در گردا گرد جهان در دهه‌هایی که در پیش است به‌تقابل فراخواند. چین منافعی در تثبیت حضور دریائی جدی خود، برای مثال، در کارائیب و یا گماردن سرباز در قاره اروپا ندارد. در عوض، چین بر آسیا تمرکز کرده است... و برای دستیابی به اهدافش نیاز به رقابت دالر در برابر دالر با ایالات متحد ندارد. چین فقط آن اندازه نیاز به هزینه دارد که برای تغییر موازنه ستراتیژیک در پاسیفیک غربی لازم است. ستراتیژیست‌های چین از جنگ "نامتقارن" صحبت به‌میان می‌آورند، جنگی که در آن کشور ضعیف‌تر و کوچک‌تر تاکتیک‌ها و ابزارهایی بر می‌گزینند که شرایط وارد آوردن خسارت بزرگ به رقیب بزرگ‌تر را ممکن می‌کنند. چین آماده جنگ با ایالات متحد نیست. در واقع، هدف چین دستیابی پیکنک به اهداف سیاسی است بدون برانگیختن خشم. در عوض، افزایش تدریجی نیروی نظامی چین طوری طراحی شده است که تغییر تدریجی محاسبات فرمان‌دهان امریکا را سبب شده، آن‌ها را از در نظر گرفتن عملیات نظامی در هرکجای ساحل چین منصرف کرده، و به‌آهستگی به پهنه اقیانوس اطلس روانه کند.^{۳۷}

ادامه دارد

یادداشت ها:

24: This is the burden of Luttwak, 2012.

25: See Darwin, 2009, especially chapters 8 and 11.

26: Callinicos, 2010, chapter 2.

27: For a critique of the latter policy for provoking an aggressive defensive response from Beijing see Ross, 2012.

28: www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/05/28/remarks-president-west-point-academy-commencement-ceremony

29: www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/05/28/remarks-president-west-point-academy-commencement-ceremony

30: Cockburn, 2014, Kindle location 112.

31: Fukuyama, 2014.

32: Anderson, 2006.

33: Watkins, 2014, p11.

34: www.bbc.co.uk/news/world-europe-26079957, see also Dyer, 2014b.

35: Jones, 2014b.

36: Olearchyk, Farchy and Buckley, 2014. See also Olearchyk and Buckley, 2014.

37: Dyer, 2014b, pp44-45.